

رسیده‌ها و Callها

زهرا آذربرا / شهر قدس



من بودم و خدا
تنهای تنها

من بودم و خدا
یک آغوش همیشه به رویم باز

من بو دم و خدا
ساکت و بی صدا

من بودم و خدا
می‌گریستم در کنارش

من بودم و خدا
یک احساس پاک

پاک می‌کرد اشک‌هایم را
باز با دوتا دست‌هایش ...

من بودم و خدا
یک عشق پایدار

و یک جمله که بود بینمان همیشه ...
ما دو تا با همیم، پیش هم، تا ابد، تا
همیشه

من بودم و خدا
یک دست به سویش دراز

دوست خوبم، زهرا خانم

این متنی که نوشته‌ای یک دل‌نوشته
زیبا و درد دلی است با خدا. اما این متن،
یک متن ادبی یا شعر نیست و با ادبیات
فاصله زیادی دارد. فاصله‌ای که باید با
پرورش تخیل و عاطفه شاعرانه و هنری
پر شود. ویژگی متن شاعرانه، داشتن
تخیل، عاطفه و اندیشه است که باید
با مطالعه و تفکر به دستشان بیآوری.
منتظر کارهای زیباتر تو هستیم.



نامه‌های برقی

دوست خوبمون حنانه خانم بلوری نیک از اصفهان، برامون نامه برقی
نوشته و گفته: چون من خیلی از مجله شما خوشم می‌یاد، باید شعر
من رو تو مجله تون چاپ کنید. ما هم می‌گیم: خانم، خیلی‌ها از مجله
ما خوششون می‌یاد، ولی دلیل نمیشه که این دفعه چون شعرت
بد نبود و برای همسر شهید ترانه نوشته بودی، چاپ می‌کنیم. ولی
دفعه آخره‌ها. البته شاید دفعه بعد هم چاپ کردیم.
دونه‌های اشک می‌یاد پایین از چشمش
چشم به راس، ولی می‌دونه اون دیگه نمی‌یاد پیش بچه‌هاش
می‌گه آهای خدا! تو برس به داد ما
تو که هستی رهنما
رفت از پیشم به پشت‌سر نگاه نکرد
اما زیر لب همسر من اسم تو رو صدا کرد

اون رفت از پیش ما
یادگاری هاش مونده
اینجا
توی این اتاق هست به عکس روی طاقچه
که دیدن دوباره صاحب اون آرزومه
یه پلاک نفرهای رنگ
کرده دلمو واسه اون تنگ
یه چغیه و یه چکمه و لباسای غرق به خون
که همش روی زمینه، ولی صاحب اونا تو آسمون
یه وصیت‌نامه و حرفای آخر اون
که تو اون داره می‌گه باید باشیم
فدایی ایرانمون و فدایی رهبرمون

خانم زهره دشتی درخشان از شهر «خورموج» بوشهر نامه
الکترونیکی نوشته و برای ما شعر طنز فرستاده و خواهش کرده که
اون رو توی مجله چاپ کنیم. بعد هم گفته که هر وقت شعر رو چاپ
کردید، به من خبر بدید. خب خانم هر وقت چاپ شد، خودتون و
همه اقوام و خویشان با خبر می‌شید. این مجله ما هر شماره که
چاپ می‌شه، مثل توپ صدا می‌کنه و تنها کسی که خبردار نمی‌شه،
خواجeh حافظ شیراز به:
مزایای رخس

بدو گفت رستم به شرمندگی
خیابان ترافیک بود و شلوغ
اسفندیار چو این بشنید بر باره رستم نگریست و با تمسخر گفت:
ترافیک؟! آیا اسبت ارزنده نیست؟
دل آزاده رستم به خشم آمد و
به گفت این چنین تو به رخشم مگو
نه بنزین خواهد نه تعمیر و هیچ
نه در جاده مأمورها داده گیر
اسفندیار چو از مزایای رخس همی دانست، سوییچ خودرویش را به رستم
عرضه نمود و رخس را از وی بخواست.

چو رستم بیامد به آوردگاه
که: دیر آمدی ای یل شیر گیر
بدو گفت همرمز با یک نگاه
چنین بود آیین شیر دلیر!؟

علیرضا ثنائی / تهران

فردا...
می کشم یک فریاد
می دهم من سر به باد
هرچه باداباد
امروز...
با سکوتم همراه
همچنانم خاموش

دوست خوبم، علیرضا ثنائی
شعر تو به جای اینکه چیزی را بیان کند،
چیزی را پنهان می کند. این هم می تواند
گونه ای برای شعر گفتن باشد. زبان
شعرت کمی نا پخته است که می توانی
این ضعف را با بیشتر خواندن شعر جبران
کنی. منتظر کارهای خوبت هستیم.

همچنان خاموشم
از کجایش گویم؟
نه که دل دارم من
نه که آگاه ترم
هرچه را فهمیدم
به همه گفتم من
گله هایم، بغضم، لبخندم
همگی گفته شدند
همه چشم اند فقط، گوش ها بسته شدند
قوه درک و شعور همگی
در اتاقی تاریک دست بسته شده اند
مرگ مغزی شده اند
حرف هایی دارم
من به خود شک دارم
من ندانم که چه اندازه تحمل دارم!؟

اگر آرامم من
و سکوت، هم نشین دل تنهای من است
من دلیلی دارم
دردها می بینم
غصه ها می دانم
از دو چشم پدرم، رنج ها می خوانم
- من به او می بالم -
اگر آرامم و خاموشم من
من دلیلی دارم
نه که از حرف تهی ام
نه که حرفم پوچ است
از تهی سرشارم
من به خود آگاهم؟
سرسبزم بر دار و زبانم بی کار
من به خود مطمئنم



پیغام در گیر

■ حسین پارسا از نمی دانم کجا زنگ زده و گفته: «کاش مجله تان تابستان هم چاپ می شد تا ما به جای نگاه کردن به در و دیوار، کمی سرگرم می شدیم.»
دوست عزیز به جای زل زدن به در و دیوار برو به کلاس ورزشی یا هنری، چیزی یاد بگیر. آن قدر هم به در و دیوار زل نزن، گچ دیوار می ریزه! نگاه کردن به در و دیوار کار پشه هاست که مدت ها بی حرکت روی دیوار می نشینند و هی زل می زنند. زل نزن دیگه.
■ آقای ساعت ۳ نصف شب زنگ زده و پیغام گذاشته: «ببخشید، ساعت چنده؟ اینجا ساعت ۳ نصفه شبه. می خواستم بدونم اونجا ساعت چنده؟»
بعضیا کلاً آزار دارن به خدا!



پیامک های کال

■ یکی با پیش شماره ۰۹۳۷ پیامک زده و گفته: «چرا توی مجله تون با من مصاحبه نمی کنید؟ من از همه آدم هایی که با آن ها مصاحبه می کنید، موفق ترم.»
ما هم می گوئیم: «آفرین به تو! اول به مامان جانتان بگو برایت اسفند دود کنه تا یک وقت چشم نخوری، بعد ما رو خبر کن تا خدمت برسیم.»
■ فردی با پیش شماره ۰۹۱۲ پیامک زده و نوشته: «اول بررسی کنید ببینید ۵۰۰ سال بعد اصلاً آدمی روی کره زمین می مونه، بعد برای پوششش مطلب بنویسید.»
ما هم می گوئیم: «ما که قرار است تا ۵۰۰ سال بعد به امید خدا، گوش شیطان کر، زنده بمانیم. شما نگران خودت باش!»
■ کسی هم با پیش شماره ۰۹۱۵ پیامک زده و نوشته: «من دوقطبی شده ام، شما چه طور؟»
ما هم می گوئیم: «مواظب باش توی قطب از سرما یخ زنی.»

